

یگنفر استاد نثر

در قرن هشتم هجری

بقلم آقای محمود عرفان

اگر قرن پنجم هجری دوره جلال و عظمت نظم فارسی بوده نثر فارسی نیز یکدوره با لطف و شکوهی را گذرانیده است. ایرانی بعد از آنکه از زیر بار حکومت اجنبی خود را نجات داد ذوق و قریحه اش مشغول کار شد. قرن سوم و چهارم زمینه دوره مجد و اہمت نظم فارسی را فراهم ساخت سلاطین و بزرگان نیز از تشویق صاحبان قریحه مضایقت نورزیدند تا قرن پنجم نظم فارسی بمنتهای کمال و اوج خود رسید ولی طبع و استعداد ایرانی تنها برشته نظم قناعت نکرد و همینکه کوچکترین تشویقی از طرف بزرگان بعمل آمد آثار نثری مهمی نیز بعرضه ظهور آورد.

اگر رودکی بذکر نظم را افشاند ابوعلی محمد بلعمی مترجم تاریخ طبری نیز نثر نهای نثر را کاشت که پس از او ابوالمعالی صاحب کلبله و دمنه بهرامشاهی و احمد بن حامد کرمانی صاحب عقد العلی و حمید الدین بلخی مؤلف مقامات حمیدی و خواجه نظام الملک نویسنده سیاست نامه و نظامی عروضی هر کدام بنوبت خود او را آبیاری کردند تا در قرن هفتم و هشتم نثری که محمد بلعمی کاشته بود برومند گردید و کتابهای بزرگ نثر مانند گلستان و زہة القلوب و تاریخ جهانگشاہ و اخلاق خواجه نصیر نوشته شد که هر گاہ نثریان این دو قرن را بدیده نامل بنگریم میتوانیم قرن هفتم تا نیمه قرن هشتم را زمان اوج و ترقی نثر فارسی بدانیم.

چون مقصود نگارنده بالاواله ذکر تاریخ زبان فارسی نیست و خواستم یگنفر نثر نویس زبردستی را که در نیمه اول قرن هشتم میزیسته و با اینکه از نثر نویسان بزرگ زبان فارسی است متأسفانه جنبه نثر نویسی

او تا کنون مورد توجه واقع نگردیده است نام برم ذکر مقدمه فوق را مناسب بل لازم شمردم .

در قرن هشتم نویسنده ای بنام عبید زاکان ظهور نمود که نه تنها در میان اسامی استادان نثر نام او برده نشده بلکه در هرجا و در هر تذکره ذکری از وی رفته است او را فقط هجا گویا سرآمد سخن سرایان هزل گو معرفی کرده اند و بدبختانه چند سال قبل که یکفتر مستشرق فرانسوی خواسته است عبید را به موطنان خویش بشناساند باز جنبه هجائی عبید را مورد اهمیت و تعریف قرار داده .

صحیح است که عبید در هجو و هزل بسیار زیر دست بوده ولی بیان مطلب و انتخاب الفاظ مانند سایر نویسندگان بزرگ و اساتید نظم اسلوبی مخصوص بخود دارد که باید جنبه هزل سرائی وی تحت الشعاع سبک شیرین نثر نویسی او شود زیرا گفتار عبید بقدری روان و بحدی از پیرایه تکلف عاریست که از این حیث بر تمام نثر نویسان قبل از خود برتری دارد . وقتی میخواهد خود را بزنجیر سجع و صنعت الفاظ که حتی گلستان سعدی نیز نتوانسته است از آن رهائی یابد بای بند نداند بلاغت گفتار و فصاحت الفاظ را نیز از کف نداده است . وقتی میخواهد اخلاق ابناء زمان را مذمت کند و مسکین را استهزا نماید گوید « هر کس خود را بسخا شهره داد هر گر آسایش نیافت . از هر طرف ارباب طمع بدو متوجه گردند هر یک بخوش آمد و بهانه ای آنچه دارد از او میرا شدند و آن مسکین سلیم القلب بترهات ایشان غرّه میشود تا در اندک مدتی جمع موروث و مکتسب در معرض تلف آورد و نامراد و محتاج گردد و آنک خود را بسیرت بخل مستظهر گردانید و از قصد قاصدان و ابرام سائلان در پناه بخل گریخت از درد سر مردم خلاصی یافت و عمر در خصب و نعمت گذرانید »

« مال در برابر جانست و چون در طلب آن عمر عزیز خرج مییابد کرد از عقل دور باشد که آرا مثلا در وجه پوشیدن و نوشیدن و

خوردن با آسایش بدن فانی یا از برای آنکه دیگری او را ستاید در معرض تلف آورد «

تمام آثار نثری عبید انتقاد و نکوهش رفتار ابناء زمان خود است و رساله ای که در اخلاق نوشته اخلاقی را که شایسته مردمی است ذکر نموده سپس رفتار مردمان عصر خود را که مخالف آن اخلاق است با طعنه و استهزا بیان میکند. افسوس که بزرگان مملکت در زمان او مقام معنوی و یرا بچیزی نخریدند و او مجبور شد شعر و قسمتی از نثر خود را با هزل و هجا آلوده سازد. دانشمندان و رجال ادب که در عصر عبید بودند میدانستند که او بهلوان میدان سخن است و نقاب هزل سرائی را از این جهت بصورت خود گذارده که مردمان زمان وی جز هزل را قدری نمی نهند و عبید با این زبان کسانی را که مصدر امورند و رفتار زشت دارند تشبیه میکند. سامان ساوجی که سر حلقه شعراء زمان بود چون در کنار دجله عبید را نشناخت و با او مصاف داد همینکه عبید لب بسخن گشود سامان در برابر وی سپر انداخت.

غالب لطایف و حکایاتی که عبید در رساله «دلگشا» ذکر نموده امروز زبانزد مردم است و غالباً نمیدانند که گوینده آن لطایف کیست. از جمله یکی این حکایت است که در اینجا از ایراد آن مقصود سلاست و عبارت و سبک انشاء عبید است: -

« قزوینی پیش طبیب رفت و گفت موی ریشم درد میکند برسید که چه خورده گفت نان و بیخ گفت برو بگیر که نه دردت بدرد آدم میباند و نه خوراکت «

منتخبات نظم و نثر عبید در طهران و اسلامبول و یکسال قبل در برلین چاپ شده ولی متأسفانه در تصحیح آنها و در نگارش شرح حال عبید دقت لازم بعمل نیامده است. چاپ برلین که با اسم «منتخب لطائف مولانا عبید زاکانی» است گذشته از اغلاط متن کتاب

در مقدمه ای که بان نوشته شده وفات عبید را بسال هفتصد و بیست و دو هجری قید کرده اند در صورتی که عبید خود در کتاب « اخلاق الاشراف » گوید « در این تاریخ که سال هجرت بهفتصد و چهل رسید عجزاً آنوقت را این مختصر که باخلاق الاشراف موسومست در قلم آورد و آنرا بر هفت باب قرار داد » و در « روزگاریکه تاریخ هجرت بهفتصد و پنجاه رسید از تاریخ سلطان الحکماء افلاطون نسخه‌ای » مطالعه او افتاده

عبید آگاه بوده است که شیوهٔ هجا و الفاظ هزل آمیز برای کسی که آیام شایرا در شیراز به تحصیل علوم پرداخته و از آن پس در قزوین بمنصب قضا اشتغال یافته پسندیده نیست و شاید بعضی خرده گیران اوضاع عصر ویرا در نظر نگرفته بر او طعن زنند از این جهت بابیانی لطیف عذر میخواهد و در یکی از رسائل خود میگوید « هر چند که حدّ این مختصر بهزل منتهی میشود اما

آنکس که ز شهر آشنائست داند که متاع ما کجائست »

خلاصه مقال اینست که عبید یکی از اساتید نثر فارسی است و قبل از او هیچکس نثر را بان روانی و صفات لطافت ننوشته و چون از طرفی ذوق نویسندگی و قریحه شعری را دارا بوده و از طرف دیگر بازار هزل در زمان او رواج داشته گفتار خود را با هزل آمیخته است.

طمع بریدن

رودکی بخارائی

ناکی گونی که اهل گینی

در هستی و نیستی لثیمند

چون تو طمع از جهان بریدی

دانی که همه جهان کرمند